

قدرت‌نمایی سیاسی مدرسیان در روزگار احیای وحدت

حاکمیت آل عثمان

مهدی عبادی*

استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه پیام نور

حسن حضرتی

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

(از ص ۹۱ تا ص ۱۱۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۵/۱۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۱۲/۲۳

چکیده

در دوره فترت پس از جنگ آنقره (۸۰۴ق.م/۱۴۰۲م)، جریان سیاسی-مذهبی وابسته به مدارس به مانند دولت عثمانی دچار اضطراب و پریشانی شد. با توجه به اینکه عملاً حاکمیت تثبیت شده و قدرتمندی برای پشتیبانی از آنها در جامعه عثمانی وجود نداشت، حضور تأثیرگذار آنها در جامعه به شدت در مقایسه با ادوار پیش سستی گرفت. این واقعیت، مدرسیان و جریان مدرسی را به این نتیجه رساند که آنها برای پیشبرد اهداف مذهبی و عقیدتی خود در سطح جامعه ناگزیر هستند از احیای حاکمیت یکپارچه عثمانی حمایت کنند. این مهم برای مدرسیان و طبقه علمیه از این لحاظ اهمیت داشت که اعمال اصول فقهی و هنجارهای شرعی در جامعه عثمانی که به دلیل بافت عمدتاً بدوی آن اغلب گرایش به نحله‌های غیر فقهی-مدرسی داشت، مستلزم قدرت سیاسی همسو بود؛ از این رو، پس از احیای وحدت سیاسی و سرزمینی عثمانی از سوی محمد چلبی (۸۱۶ق.م/۱۴۱۳م)، طیف قابل توجهی از مدرسیان تلاش خود را برای تجدید نفوذ سیاسی در حاکمیت آل عثمان به کار بستند. آنها در کنار تلاش برای تثبیت سلطنت محمد اول، شرایط لازم برای برخورد نظامی دولت عثمانی با جریان صوفیانه عامیانه را فراهم کردند که به اقتدار و وحدت سرزمینی دگرباره آل عثمان تمایل چندانی نداشتند. صدور فتوای قتل شیخ بدرالدین سماوی از سوی مفتیان و اجرای آن از سوی سلطان عثمانی و نیز قتل عام پیروان این شیخ در آناتولی که گرد طور لاق کمال، از مریدان شیخ سماونه فراهم آمده بودند، از جمله قدرت‌نمایی‌های بارز مدرسیان در روزگار احیای وحدت حاکمیت آل عثمان و ایام فرمانروایی محمد چلبی بود.

واژه‌های کلیدی: اسلام مدرسی، مدارس عثمانی، طبقه علمیه، محمد اول، بدرالدین سماوی.

۱. مقدمه

در ادوار پیش از فترت پس از واقعهٔ آنقره (۸۰۴ق/۱۴۰۲م)، مدرسیان و جریان سیاسی و مذهبی برخاسته از مدارس، جایگاه مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در شئون مختلف جامعه و دولت عثمانی ایفا می‌کردند. در شرایطی که مدرسیان به‌واسطهٔ دستاوردهای متعدد سیاسی - نظامی بایزید اول (حک. ۷۹۱-۸۰۴ق/۱۳۸۹-۱۴۰۲م) در روم‌ایلی (شبه جزیرهٔ بالکان) و آناتولی و نامورشدن او در جهان اسلام سعی می‌کردند او را به سلطانی منطبق با معیارهای عقیدتی مد نظر خود و شریعت اسلام مبدل سازند، متعاقب شکست آنقره، دولت عثمانی در آستانهٔ فروپاشی قرار گرفت. فترت و بحران فراگیر پس از جنگ آنقره، که با ستیز و جدال فرزندان بایزید در مناطق مختلف قلمرو پیشین عثمانی در آناتولی و روم‌ایلی همراه بود، جریان مدرسی را نیز در هر دو سطح اجتماعی و سیاسی به بحران دچار کرد. در عرصهٔ تحولات عقیدتی و مذهبی آن روزگار، به‌واسطهٔ آشفتگی‌های فراگیر در جامعهٔ عثمانی، عرصه و شرایط برای حضور و بروز عقاید نحله‌های صوفیانه (اسلام صوفیانه) عمدتاً عامیانه بیش‌ازپیش فراهم شد. با توجه به اینکه همواره در دورهٔ عثمانی پیوند معناداری میان طبقهٔ علمیه و میزان نفوذ آن در میان آحاد مختلف جامعه از طریق جلب حمایت و پشتیبانی دولت وجود داشته است، فقدان دولت مقتدر متمایل به هنجارهای مدرسی، خودبه‌خود از سطح حضور مؤثر آنها در جامعهٔ عثمانی و اساساً دینداری به شیوه و منظر مدرسی در میان آحاد مردم می‌کاست. از این رو، تکاپوهای سیاسی این جریان در ایام فترت پس از شکست بایزید اول از تیمورگورکانی سمت و سوی خاصی گرفت تا بار دیگر شرایط برای نقش‌آفرینی و قدرت‌نمایی آن در سپهر سیاسی آل‌عثمان بار دیگر فراهم شود. این نوشتار بر آن است تا تکاپوها و پویای‌های طبقهٔ علمیه و جریان اسلام مدرسی در دورهٔ احیای دولت عثمانی (دورهٔ زمامداری محمد اول: ۸۱۶-۸۲۴ق/۱۴۱۳-۱۴۲۱م)^۱ را در تحولات سیاسی و عقیدتی جامعه و قلمرو عثمانی با محوریت مواجههٔ مدرسیان با مهم‌ترین حرکت سیاسی - مذهبی این دوره، یعنی قیام شیخ بدرالدین سماونه (مقتول در ۸۱۹ق/۱۴۱۶م) بررسی و تحلیل کند.

در مباحث پیش‌رو بنابر ضرورت، از مفاهیمی با معنای خاص استفاده شده است؛ از این رو، ضروری می‌نماید این مفاهیم کلیدی پیش از ورود به بحث اصلی تبیین شوند: «مدارس»، یکی از مفاهیم اصلی در این مقاله محسوب می‌شود. مدارس در سطور آتی نه به عنوان مؤسسات آموزشی صرف، بلکه به مفهوم نهادهایی آموزشی - مذهبی در نظر

گرفته شده‌اند که علاوه بر کارکرد آموزشی، کارکرد دینی- مذهبی نیز داشته‌اند و حامیان اصلی و مراکز ترویج اسلام فقه‌ای (تسنن فقه‌ای) به شمار می‌رفتند. در کنار مدارس، «مَدْرَسیان» مفهوم کلیدی دیگری است که در تحقیق حاضر، علاوه بر طبقه علما موسوم به «طبقه علمیه»، مشتمل بر تمامی کسانی است که تحصیلات خود را در مدارس به پایان برده و به نوعی با نهاد مدرسه در ارتباط بودند. «اسلام مدرسی و اسلام فقه‌ای»، مفهوم مهم دیگری است که به طور کلی در این نوشته به آن جریان مذهبی در قلمرو عثمانی اطلاق می‌شود که اساساً رویکردی فقهی به اسلام داشت و تنها چنین رهیافتی را مطابق با قرآن و سنت می‌دانست. در جامعه عثمانی، علمای مدرسی یا به تعبیر دقیق‌تر، فقهای اهل سنت (حنفی) رهبری و حمایت از این برداشت را بر عهده داشتند. با توجه به پایبندی سخت‌گیرانه این جریان به اصول و مبانی دینی و انجام فرائض دینی، البته مبتنی بر رویکردی فقهی، در برخی از پژوهش‌های مرتبط با مسائل مذهبی دوره عثمانی، از آن تحت عنوان «اسلام هنجاری»^۲ نیز یاد شده است. در کنار مفاهیم مذکور، «اسلام صوفیانه» را باید مفهوم اصلی دیگر مقاله حاضر دانست. اسلام صوفیانه اغلب به قرائت نحله‌های صوفیانه از دین اسلام اطلاق می‌شود و از نظر مفهومی در مقابل اسلام فقه‌ای- مدرسی قرار می‌گیرد. بر این اساس، اسلام صوفیانه یا «اسلام صوفیه» به آن جریان مذهبی اطلاق خواهد شد که رویکردی تأویلی به اسلام، اصول و مبانی و شرایع دینی داشت و بر همین اساس، برخلاف جریان اسلام فقه‌ای، در انجام فرائض دینی سخت‌گیری چندانی نمی‌کرد. در قلمرو عثمانی جریان اسلام صوفیانه، غالباً در قالب طریقت‌های صوفیانه مختلف و تحت قیادت رهبران صوفی موسوم به «دده» و «بابا» ظهور و بروز می‌یافت. از آنجا که تکایا و زاویه‌ها مراکز اصلی و عمده این جریان محسوب می‌شدند، گاهی از آن با عنوان «اسلام تکیه» یا «اسلام تکایا» نیز یاد می‌شود.

۲. زمینه تاریخی: فترت پس از جنگ آنقره و افول سیاسی اسلام مدرسی

پس از نبرد چبوق اواسی آنقره (۸۰۴ق./۱۴۰۲م)، قلمرو عثمانی تجزیه شد و بلیک (امیرنشین)‌های آناتولی که به وسیله بایزید اول (حک. ۷۹۱-۸۰۴ق./۱۳۸۹-۱۴۰۲م) از میان برداشته شده بودند، به وسیله تیمور (د. ۸۰۷ق./۱۴۰۵م) احیا شدند. بدین ترتیب، تسلط عثمانی‌ها بر بخش‌های وسیعی از آناتولی از میان رفت و وسعت دولت عثمانی از نظر قلمرو به دوره پیش از یلدرم بایزید بازگشت (Kastritsis, 45; Shaw, 1/36). با این تفاوت که حتی از نظر سیاسی و سرزمینی اتحاد و یکپارچگی پیشین را نداشت. علاوه بر

این، نبرد قدرت میان فرزندان بایزید، یعنی عیسی (د. ۱۴۰۶/۸۰۸)، سلیمان (د. ۸۱۳ق./۱۴۱۱م.)، موسی (د. ۸۱۶ق./۱۴۱۳م.) و محمد (د. ۸۲۴ق./۱۴۲۱م.) برای دست‌یافتن بر تخت سلطنت و از میدان به در کردن یکدیگر، خودبه‌خود توان بالقوه داخلی این قلمرو محدود عثمانی را به‌شدت تحلیل می‌برد. همین چالش‌های درونی که آگاهانه از سوی تیمور بر میراث یلدرم بایزید تحمیل شده بود، تجدید دولت مرکزی عثمانی را تا سال ۸۱۶ق./۱۴۱۳م. که محمد اول بر برادران خود غلبه یافت، با تأخیر همراه ساخت. ^۳ با متلاشی‌شدن قدرت مرکزی عثمانی، جایگاه و نفوذ سیاسی این جریان نیز تا حدود زیادی سستی گرفت. اگر چه علی‌پاشا (د. ۸۰۹ق./۱۴۰۶م.)، وزیر اعظم یلدرم بایزید و شیخ رمضان (د. [؟])، قاضی‌عسکر و از مصاحبان مدرسی این سلطان عثمانی (نک. شکرالله، ۱۶۳۱، ۱۶۴؛ روحی، ۳۹۵-۳۹۶؛ نشری، ۳۶۰/۱ و بدلیسی، ۳۶۵/۴-۳۷۰) موفق شده بودند از معركة آنقره جان سالم به در برند و با جمع‌شدن نزد امیر سلیمان، فرزند بزرگ یلدرم بایزید، برای بقای دولت عثمانی تلاش می‌کردند (عاشق‌پاشا، ۸۱ و ابن کمال، ۴۳۶/۴)، تعدادی از مدرسیان برجسته قلمرو عثمانی مانند شمس‌الدین محمد جزری (د. ۸۳۳ق./۱۴۳۰م.) ^۴ از سوی تیمور به سمرقند برده شدند (نک. بدلیسی، ۴۰۲/۵ و عاشق‌چلبی، ۱۸۲b).

با توجه به اینکه در یورش سپاهیان تیمور، مدارس در قلمرو عثمانی و به ویژه در شهر بروسه از آسیب به دور نماندند (نک. بدلیسی، ۴۰۱/۵)، حضور و تأثیرگذاری آنها تا حدودی در سطوح مختلف جامعه آن روز عثمانی، به شکل قابل ملاحظه‌ای رو به کاستی نهاد. علاوه بر این، فقدان حکومت مرکزی قدرتمند و درگیری‌ها و نبردهای پیاپی و مستمر میان شاهزادگان عثمانی در فترت میان نبرد آنقره تا تسلط محمد اول بر قلمرو عثمانی (۸۰۴-۸۱۶ق./۱۴۰۲-۱۴۱۳م.) موجب شد تا سطح نفوذ جریان اسلام‌مدرسی در دولت و جامعه عثمانی کاهش چشمگیری پیدا کند. وزارت عظمی که از زمان تشکیل دولت عثمانی همواره در اختیار مدرسیان بود، برای اولین بار از دست آنها خارج شد؛ بایزید پاشا (د. ۸۲۴ق./۱۴۲۱م.) که احتمالاً از اصلیتی ارناوودی/ارناووی (آلبانیایی) برخوردار بود و از غلامان (قوللر) تربیت‌شده در دربار عثمانی به شمار می‌رفت (Taneri, "Bayezid Paşa", 5/242-3)، بدین مقام منصوب شد. او با در اختیار داشتن هم‌زمان دو منصب بیگلربیگی روم‌ایلی و وزارت عظمی، به مقتدرترین فرد پس از سلطان عثمانی در دوره محمد اول تبدیل شد (Idem, *Osmanlı imparatorluğu'nun kuruluş*) (د. ۸۳۲ق./۱۴۲۹م.)، فرزند علی پاشا، 62 *döneminde vezir-i a'zamlık*). ابراهیم پاشا (د. ۸۳۲ق./۱۴۲۹م.)، فرزند علی پاشا،

وزیر مقتدر دوره یلدرم بایزید اول نیز که پیش از غلبه محمد چلبی بر روم‌ایلی و در سال ۸۱۴ق/۱۴۱۱م. بدو پیوست و مورد اکرام قرار گرفت، در این دوره، برخلاف گزارش برخی منابع، به منصبی بالاتر از وزارت دست نیافت (روحی، ۴۲۷؛ بدلیسی، ۴۶۰/۵؛ نشری، ۴۹۰/۲؛ منجم‌باشی، ۳۲۳/۳).

۳. بنای مدارس، مقدمه احیای جایگاه اسلام مدرسی

با توجه به الزامات حکومت‌داری و نیاز به افراد تحصیل کرده و مدرسی برای سامان دادن به امور و نیز با توجه به تجربه و حضور موفق مدرسین در مملکت‌داری ادوار پیشین، طبیعی بود که پس از تجدید دوباره حاکمیت یکپارچه آل عثمان، سلطان عثمانی همکاری با جریان اسلام مدرسی و جلب حمایت آنها را در دستور کار قرار دهد. بنابر بر شیوه مرسوم نزد آل عثمان، بارزترین شکل حمایت از اسلام مدرسی و طرفداران چنین قرائتی از اسلام و رایج‌ترین شیوه جلب نظر آنها، بنای مدرسه و در نظر گرفتن موقوفه‌های مورد نیاز برای آن بود. در واقع تأسیس مدرسه از نظر طبقه علمیه و مدرسین نشان دهنده عمق وفاداری سلطان به اسلام فقهتی-مدرسی و متشرعانه به شمار می‌آید؛ از این رو، سلطان محمد اول (محمد چلبی) نیز به مانند اسلاف خود در صدد بنای مدرسه در بروسه و ادرنه برآمد. مدرسه‌ای که این سلطان عثمانی در ادرنه بنا نهاد و به مدرسه سلطان چلبی محمد (اسکی جامع مدرسه‌سی)^۵ اشتهار یافت (Bilge, 135) و ظاهراً پس از مدرسه یلدرم خانیه و مدرسه موسی چلبی (د. ۸۱۶ق/۱۴۱۳م.)، سومین مدرسه‌ای است که در این شهر بنا گردید (اولیاء چلبی، ۴۴۶/۳).

مهم‌ترین مدرسه‌ای که در ایام سلطنت محمد اول در قلمرو عثمانی ساخته شد، مدرسه سلطانیه (سلطانیه مدرسه‌سی/ سلطان مدرسه‌سی)^۶ بود (نک. شکرالله، ب ۱۶۶؛ روحی، ۳۳۴ و کاتب چلبی، جهان‌نما، ۶۵۷) که در ۸۲۲ق/۱۴۱۹م.^۷ در شهر بروسه ساخته شد. از آنجایی که سلطان عثمانی قصد داشت مدرسه مذکور را به مهم‌ترین مدرسه قلمرو خود تبدیل کند، موقوفه‌های چشمگیری بدان اختصاص داد (بدلیسی، ۴۸۷/۵-۴۸۸؛ نشری، ۵۴۸/۲؛ حسین، ۳۱۴-۳۱۴ا/۱۴۸۸-۱۴۹۵)^۸ و محمد شاه بن شمس‌الدین فناری (د. ۸۳۹ق/۱۴۳۵م.) به عنوان اولین مدرس مدرسه منصوب شد (طاشکیری‌زاده، *الشقائق النعمانية*، ۲۳ و مجدی، ۵۶). تا زمان تأسیس مدرسه دارالحدیث و مدرسه اوچ شرفلی در ادرنه در عهد مراد دوم، مدرسه سلطانیه مهم‌ترین مدرسه عثمانی به شمار می‌آمد (Uzunçarşılı, *Osmanlı*)؛ از این رو، علاوه بر اینکه فعالیت‌های

آموزش معمول در آن جریان داشت، به صورت محفلی برای تبادل نظر و بحث و گفت‌وگوی علمی و اندیشه‌ای میان علما و مدرسیان برجستهٔ زمان درآمد (مجدی، ۵۷). مدرسهٔ مهم دیگری که در زمان محمد اول در بروسه بنا شد، مدرسهٔ وزیر اعظم بایزید پاشا^۹ بود (عاشق‌پاشا، ۱۹۰ و خواجه سعدالدین، ۳۰۸/۱). بی‌تردید وی به رغم اینکه بر خلاف اسلاف خود از طبقهٔ مدرسیان نبود، برای ادارهٔ امور و حفظ جایگاه خود به جلب نظر این طبقه نیاز داشت؛ از این رو، دور از ذهن نیست که برای تحقق این امر سعی می‌کرد تا حد امکان به مدرسیان نزدیک شود.

اگرچه تکاپوهای محمد چلبی و دولتمردان عثمانی برای ساخت مدرسه در گوشه و کنار قلمرو عثمانی و به ویژه در بروسه و ادرنه برای مدرسیان و طبقهٔ علمیه نویدبخش بود و آنها را دلگرم می‌ساخت که با تجدید اقتدار آل‌عثمان، بار دیگر جریان مدرسی در مرکز توجه و حمایت عثمانی‌ها قرار گرفته است، اما نمود و ظهور هرچه بیشتر این مهم در جامعه نیازمند تحرک جدی‌تری بود. رویارویی با جریان عقیدتی- مذهبی رقیب، یعنی اسلام صوفیانهٔ عمدتاً عامیانه، به پشتوانهٔ قدرت سیاسی که در آشفتگی‌های روزگار فترت فرصت مطلوب و مناسبی برای ظهور و بروز در جامعهٔ عثمانی یافته بود، می‌توانست نمودار قدرت‌نمایی دگربارهٔ مدرسیان در جامعه قلمداد شود و معادلات و تحولات مذهبی جامعه را به نفع این جریان تغییر دهد. شیوهٔ مواجههٔ مدرسیان با قیام بدرالدین سماوی (مقتول در ۸۱۹ق./۱۴۱۶م.) و اعلام براءت از باورهای صوفیانه- عرفانی او و طرفدارنش را می‌توان نمونه‌ای عینی و بارز از قدرت‌نمایی آنها برای نقش‌آفرینی مجدد و بیشتر در تحولات سیاسی و مذهبی این دوره به شمار آورد.

۴. قیام بدرالدین سماوی: رویارویی دو جریان مذهبی و سیاسی- اجتماعی

یکی از رویدادهای قابل توجه دورهٔ سلطنت محمد اول (۸۱۶-۸۲۴ق./۱۴۱۳-۱۴۲۱م.) که از اهمیت سیاسی و مذهبی و یا به گفتهٔ بدلیسی، از اهمیت ملکی و دینی ویژه‌ای برخوردار است (بدلیسی، ۴۸۵/۵)،^{۱۰} قیام بدرالدین سماوی/ سماونه (شیخ بدرالدین محمود بن اسرائیل بن عبدالعزیز) مشهور به ابن‌قاضی سماونه است.^{۱۱} این قیام به واسطهٔ کنش جریان مدرسی برای بازسازی جایگاه خود در ساختار قدرت در دولت عثمانی و نیز ارتقاء نفوذ اجتماعی آن از اهمیت زیادی برخوردار است؛ از این رو، می‌توان با بررسی مواضع مدرسیان در قبال این جنبش، بخشی از تلاش‌های آنها را برای احیای جایگاه سیاسی و اجتماعی این جریان در این دوره بازشناخت. بدرالدین سماوی پس از فراگیری تحصیلات مقدماتی در

آناتولی (بروسه و قونیه) به مصر رفت و در قاهره علاوه بر تکمیل تحصیلات مدرسی خود نزد استادان برجسته‌ای مانند سیدشریف جرجانی (د. ۸۱۶.ق. / ۱۴۱۳.م.)،^{۱۲} به فراگیری اصول تصوف نزد شیخ شریف حسین اخلاطی حسینی (۷۹۹.ق. / ۱۳۹۷.م.)^{۱۳} پرداخت (خلیل بن اسماعیل، ۴، ۱۱، ۳۲؛ طاشکپری‌زاده، *الشقائق النعمانية*، ۳۳؛ همو، *مفتاح السعادة*، ۲۶۱/۲؛ مجدی، ۷۱-۷۲ و عالی، ۱۴۲/۵-۱۴۳؛ ۱۴۴-۱۷۶)؛ از این رو، از شخصیت دو وجهی مدرسی-صوفیانه برخوردار شد که در هر دو حوزه نیز آثاری از خود به جای گذاشته است (بدلیسی، ۵/ ۴۸۳)؛^{۱۴} اگر چه نسبت به تصوف دل‌بستگی بیشتری نشان می‌داد.^{۱۵}

با توجه به دل‌بستگی بدرالدین به تصوف، او در سال ۸۰۵.ق. / ۱۴۰۲-۱۴۰۳.م. به اشاره مراد خود (اخلاطی) و ظاهراً برای تماس با حروفیه به تبریز سفر کرد (Kissling, "Badr al-d'En b. Işq d'Ê Samşwnş", I/869; Ocak, *Osmanlı toplumunda zındıklar ve mühlidler*, 148-9).^{۱۶} بدرالدین سماوی که بعد از درگذشت اخلاطی (۱۳۹۷/۷۹۹) مدتی جانشین او شد، پس از مدتی به علت اختلاف با تعدادی از مریدان خود، قاهره را ترک کرد و در فترت دولت عثمانی به آناتولی بازگشت و با فعالیت‌های تبلیغی به اشاعه عقاید صوفیانه خود در این منطقه پرداخت و در شهر ادرنه رحل اقامت گزید. اگرچه شیخ بدرالدین عرفان خود را از ابن‌عربی می‌گرفت، از اسلام تفسیر باطنی‌تری به دست می‌داد تا جایی که از نظر جریان مدرسی، وی یک باطنی‌گالی به شمار می‌رفت (نک. Inalcik, *the Ottoman Empire*, 189).^{۱۷} با این اوصاف، فعالیت‌های تبلیغی وی تا بدانجا موفقیت‌آمیز بود که علاوه بر شاهزادگانی در قونیه و امیرنشین گرمیان (کرمیان ایلی)، گروه‌هایی از مسیحیان نیز در حلقه مریدان او درآمدند و حتی حامد بن موسی قیصری (د. ۱۴۱۲/۸۱۵)، از مریدان طریقت صفویه (طاشکپری‌زاده، *الشقائق النعمانية*، ۳۵؛ مجدی، ۷۵؛ عالی، ۱۱۲/۵ و کاتب چلبی، *سَلْمُ الوُصُولِ إِلَى طَبَقَاتِ الفُحُولِ*، ۹/۲)^{۱۸} به او پیوست (Ocak, op. cit., 149-50; Kissling, op. cit.; Uzunçarşılı, *Osmanlı Tarihi*, 1/362; Dindar, "Bedreddin Simavi", 5/332; Yaltkaya, "Bdreddin Simavi", II/444).

پس از قریب هفت سال زندگی عزلت‌گونه در ادرنه، زمانی که موسی چلبی طی تحولات فترت پس از نبرد آنقره، بر برادرش امیر سلیمان غلبه کرد (۸۱۴.ق. / ۱۴۱۱.م.)، با توجه به شهرت و جایگاه بدرالدین و با هدف جلب توده مردم (Shaw, 1/38) و ظاهراً بر خلاف میل باطنی شیخ، از سوی این شاهزاده عثمانی مدعی سلطنت به عنوان قاضی‌عسکر منصوب شد (عاشق‌پاشا‌زاده، ۸۳؛ خلیل بن اسماعیل، ۴ و ۷۷؛ بدلیسی، ۵/ ۴۸۳؛ نشری، ۴۸۸/۲ و مجدی، ۷۲-۷۳). دور از ذهن نیست که این انتصاب بیشتر با هدف تثبیت و

تقویت موسی چلبی در برابر رقبا و برادرانش صورت گرفته باشد، اما زمانی که این شاهزاده به وسیله سلطان محمد اول به قتل رسید (۸۱۶ق. / ۱۴۱۳م.)، شرایط برای بدرالدین کاملاً دگرگون شد. او که پیش از این مورد حمایت حاکمانی مانند سیف‌الدین برقوق (حک. ۷۸۴-۱۳۸۲/۸۰۱-۱۳۹۹) سلطان مملوکی مصر در قاهره، تیمور گورکانی (د. ۸۰۷ ق. / ۱۴۰۵م.) در تبریز و سپس موسی چلبی قرار گرفته بود (خلیل بن اسماعیل، ۲۳، ۳۲، ۴۹)^{۱۹}، به دستور سلطان محمد اول و بنا بر گزارش برخی مورخان، با هدف «افاده علوم دینیّه و نشر حقایق یقینیّه و ارشاد و هدایت طالبان کمال و قیامت نفوس از طُرُق ضلال» به همراه خانواده‌اش در ازنیق تحت نظر قرار گرفت (بدلیسی، ۱۵ / ۴۸۳؛ طاشکپری‌زاده، *الشقائق النعمانیة*، ۳۴ و *مفتاح السعادة*، ۲۶۲/۲؛ مجدی، ۷۳ و عالی، ۱۴۳/۵). برخی منابع که به بدرالدین نظر مثبتی دارند، ضمن اذعان به تحت نظر قرار گرفتن او، از اختصاص هزار آقچه در هر ماه از سوی سلطان عثمانی به وی خبر داده‌اند (طاشکپری‌زاده، *الشقائق النعمانیة*، ۳۴ و مجدی، ۷۳).

اگرچه حضور او در دستگاه موسی چلبی به عنوان قاضی‌عسکر، وجهه‌ای سیاسی به تحت نظر گرفتن وی بخشیده بود، اما حبس محترمانه و اختصاص مبلغ قابل توجه ماهانه نشان می‌دهد که سلطان تازه بر تخت تکیه‌زده عثمانی سیاست محتاطانه و احتیاط‌آمیزی در قبال او در این مقطع در پیش گرفته بود. آوازه پرتین شیخ بدرالدین در آن مقطع را می‌توان دلیل این رفتار سلطان عثمانی با شیخ سماونه دانست (نک. رئیس‌نیا، ۲۳۲). اتخاذ چنین سیاستی در قبال بدرالدین سماوی دلایل خاص خود را داشت؛ علاوه بر مسائل سیاسی که بدانها اشاره شد، عامل مهم دیگر جایگاه اجتماعی برجسته او بود. اگرچه شیخ مذکور فردی مدرسی بود، اما او در مدت حضور در آناتولی و روم‌ایلی، خود را به عنوان یک صوفی برجسته و صاحب کرامت مطرح ساخته و طرفداران زیادی را برای خود فراهم آورده بود (نک. خلیل بن اسماعیل، ۶۶-۶۷، ۶۹-۷۲، ۷۵؛ حسین، ۳۱۴/۱ (۱۴۸b) و نیز نک. Kafadar, *Between two Worlds*, 143). با توجه به نفوذ بدرالدین و طرفداران پرشمار وی و نیز ویژگی گریز از مرکز بودن جریان اسلام صوفیانه عامیانه، طبیعی بود محمد اول که به سختی توانسته بود بر رقبا سیاسی خود فائق آید، در قبال چنین شخصیتی تا حد امکان سیاست محتاطانه‌ای در پیش گیرد. با وجود این، به علت آشفتگی مستمر اوضاع سیاسی و اجتماعی قلمرو عثمانی پس از شکست آنقره در ۱۴۰۲/۸۰۴ (نک. Akdağ, *Türkiye'nin iktisadi ve ictimai tarihi*, 1/273-

77-8، "Şeyh Bedreddîn ve Rumeli Gazileri", Döğüş, 276)، زیر نظر گرفتن او و محدود

کردن فعالیت‌هایش نیز مانع ازدیاد طرفدارانش نشد (بدلیسی، ۴۸۳/۵).

با توجه به آنچه گفته شد، شیخ بدرالدین هم از نظر سیاسی و هم از نظر مذهبی مخالفانی جدی داشت و به همین دلیل نیز به داشتن عقاید باطنی و بدعت‌آمیز متهم می‌شد (Uzunçarşılı, *Osmanlı Tarihi*, 2/362). در این میان، طرفداران شیخ بدرالدین موفق شدند زمینه و امکان فرار شیخ بدرالدین را از ازنیق فراهم آورند؛ از این رو، او با موفقیت از ازنیق خارج و رهسپار قسطنطنیه شد و از آنجا به سینوپ (صنوب) و در نهایت به افلاق (والاکیا)^{۲۰} رفت (احتمالاً ۸۱۹ق. / ۱۴۱۶م.). نکته قابل توجه در شخصیت و طیف طرفداران بدرالدین این است که به‌رغم اینکه برخی نخبگان شهری در آناتولی (در قره‌مان و گرمیان) نیز به او پیوسته بودند، اکثریت طرفداران وی را طبقات فرودست جامعه و ترکمن‌های کوچ‌رو و در واقع پیروان اسلام صوفیانه عامیانه تشکیل می‌دادند (Shaw, 1/43; Inalcik, *The Ottoman Empire*, 190; Akdağ, 1/277). این گروه‌ها ظاهراً از شرایط سیاسی پس از تجدید قدرت دولت عثمانی در سایه بازسازی نهادهای سیاسی آن و نیز افزایش مجدد نفوذ مدرسیان در دولت پس از فترت ناخشنود بودند (Inalcik, "Osmanlı Hukukuna Giriş, Örfî- Sultanî Hukuk ve Fatih'in Kanunları", 109; Mumcu, *Osmanlı devletinde siyaseten katl*, 126, 128; Ocak, "Religion", 2/211؛ از این رو، با تمام توان و اشتیاق خود از شیخ بدرالدین سماوی و تحرکات وی بر خلاف امیال و خواست دولت عثمانی در این زمان حمایت و طرفداری می‌کردند و برای گسترش دامنه قیام او جانفشانی می‌نمودند.

در شرایطی که شیخ بدرالدین، دلی‌اورمان (آغاچ‌دکزی)^{۲۱} را مرکز فعالیت‌های خود قرار داده بود و از آنجا با هدف اشاعه عقاید و قیام خود، صوفیان طرفدار خود را به ولایت‌های دیگر می‌فرستاد، طرفداران شیخ در قره‌بورن / قره‌بورون در ایالت آیدین / آیدین‌ایلی (حوالی ازمیر) تحت فرمان بورکلوجه مصطفی که روحی از او به عنوان «صوفی ملحد مباحی» یاد می‌کند، و نیز در مغنیسا (صاروخان) به رهبری طورلاق هوکمال / طورلق کمال (که هر دو از شیوخ قلندری بودند) دست به شورش زدند.^{۲۲} با توجه به گسترش سریع دامنه شورش، سپاه عثمانی تحت فرمان شاهزاده مراد و بایزید پاشا برای سرکوب آن فرستاده شد (۸۱۹ق. / ۱۴۱۶م.). در نبردهایی که میان دو طرف واقع شد، سپاه عثمانی پس از تحمل تلفات زیاد، صوفیان پیرو شیخ بدرالدین، یعنی بورکلوجه مصطفی و طورلق کمال را به شدت سرکوب و بسیاری از آنها را قلع و قمع کرد (عاشق‌پاشازاده، ۹۱-

۹۲؛ اوروج‌بک، ۴۳-۴۵؛ روحی، ۴۳۴-۴۳۴)^{۲۳} و تنها کسانی که به فرقه اهل سنت و جماعت داخل شدند، از مرگ نجات یافتند (شکرالله، ۱۶۶؛ حسین، ۳۱۵/۱-۳۱۶/۱-۱۴۸a-۱۴۸b).^{۲۴} اندکی بعد خود شیخ نیز به وسیله نیروهای عثمانی دستگیر و نزد سلطان عثمانی به سیروز^{۲۵} در مقدونیه فرستاده شد.^{۲۶} در این شهر، سلطان عثمانی محاکمه بدرالدین را به گروهی از مدرسیان و در رأس آنها حیدر هروی (د. ۸۲۵ق/۱۴۲۲م).^{۲۷} واگذار کرد (عاشق‌پاشازاده، ۹۲-۹۳؛ بدلیسی، ۴۸۵/۵؛ منجم‌باشی، ۳۳۴/۳).^{۲۸}

۵. محاکمه شیخ بدرالدین: تجدید قدرت‌نمایی سیاسی - مذهبی مدرسیان

اگرچه جرم اصلی شیخ بدرالدین، خروج از اطاعت سلطان و عصیان بر ضد دولت عثمانی بود، اما در جریان محاکمه وی علاوه بر این جرم، آنچه از سوی مدرسیان بیشتر مورد توجه و تأکید قرار گرفت، عقاید صوفیانه عامیانه وی، ضلالت و گمراهی و اضلال خلق به طریق دواهی و مناهی ناشی از غوایت و اغواء شیطان و بیرون رفتن از ربه اسلام به قول و فعل بود. با این اوصاف، مؤلف مناقب شیخ بدرالدین بن محمود، اتهامات سیاسی و مذهبی وارده بر شیخ بدرالدین را افترا و ناشی از دشمنی و حسد دانسته است (خلیل بن اسماعیل، ۹۰، ۹۳، ۹۸) که به صورت تلویحی مورد تأیید طاشکپری‌زاده، خواجه سعدالدین افندی و صولاق‌زاده نیز قرار گرفته است (طاشکپری‌زاده، *الشقائق النعمانية*، ۳۴ و *مفتاح السعادة*، ۲۶۲/۲؛ خواجه سعدالدین، ۳۰۰/۱؛ صولاق‌زاده، ۱۳۶).^{۲۹} در برخی پژوهش‌ها درباره شخصیت، اندیشه‌ها و باورهای شیخ بدرالدین، به برخی شباهت‌های جنبش این مدرسی - صوفی دوره عثمانی با جنبش مزدکیان روزگار ساسانیان و ایام پادشاهی قباد اول (حک. ۴۸۸-۴۸۱م) اشاره می‌شود.^{۳۰} ظاهراً این مشابهت از نزدیکی کلی رویکردهای رهبران هر دو جنبش، مبنی بر برخوردارگی یکسان همه اقشار جامعه از مواهب و امکانات جامعه ناشی شده است (نک. رئیس‌نیا، ۷-۱۲). همچنین برخی پژوهشگران نیز از ارتباط میان باورهای بدرالدین با حروفیان سخن به میان آورده‌اند (پطروشفسکی، *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول*، ۳۲۳/۲-۳۲۴) و این جنبش را از منظر تلاش برای دستیابی به برابری اجتماعی و مساوات در اموال مورد توجه قرار داده‌اند (نک. همو، *اسلام در ایران*، ۳۸۱-۳۸۲).^{۳۱} علاوه بر این، اوزون‌چارشلی نیز از این جنبش تحت عنوان «قیامی علوی»^{۳۲} یاد می‌کند (Uzunçarşılı, *Osmanlı Tarihi*, 1/364). فارغ از اینکه چنین اظهار نظرها و مقایسه‌هایی تا چه حدی می‌تواند درست باشد، نکته مهم این است که این نظرات نشان می‌دهد که بدون تردید، جریان مدرسی باورهای چنین فردی را که با باورهای صوفیانه-

عرفانی ممزوج شده بود، بدعتی آشکار و غیرقابل اغماض به شمار می‌آورد و ابقا و رواج آن را در جامعه، خطری آشکار برای قرائت خاص خود از دین اسلام (اسلام مدرسی و فقهاتی) می‌دانست؛ به همین دلیل نیز مدرسیان تمایل داشتند شیخ بدرالدین را زندیق جلوه دهند (نک. Kurdakul, 77-78).

فارغ از اینکه باورها و تعلیمات شیخ بدرالدین تا چه حد متفاوت از اسلام فقهاتی و مدرسی بود (نک. Idem, 78-97)، آنچه اهمیت دارد این است که او را می‌توان قربانی تلاش‌های مدرسیان برای بازیابی قدرت سیاسی خود در این دوره به شمار آورد. برای تحقق این هدف بود که حیدر هروی با هدف اثبات ارتداد شیخ بدرالدین به محاکمه او پرداخت و به نمایندگی از طرف مدرسیان، طی فتوایی خون او را حلال و مال او را حرام اعلام کرد.^{۳۳} به دنبال این فتوا که بنا بر رویکرد مدرسی و فقهاتی به شرع اسلام صادر شده بود و در عین حال، مقاصد سیاسی دولت و اهداف مذهبی مدرسیان و طبقة علمیه را تأمین می‌کرد، شیخ بدرالدین در بازار شهر و در ملأ عام به دار آویخته شد (۱۹ق/۱۴۱۶م). همچنین بسیاری از مریدان بدرالدین که حاضر به تکفیر مراد خود نبودند، به اتهام بدکیشی و ارتداد به قتل رسیدند (Doukas, 121)؛ عاشق‌پاشا زاده، ۹۲-۹۳؛ بدلیسی، ۴۸۵-۴۸۶؛ لطفی پاشا، ۷۴ و خواجه سعدالدین، ۲۹۹/۱-۳۰۰).

اگرچه در اعدام شیخ بدرالدین استفاده ابزاری از آیین و مذهب، با اهداف سیاسی نیز به وضوح به چشم می‌خورد (نک. Mumcu, *Osmanlı devletinde siyaseten katl*, 127)، اما تلاش مدرسیان برای از میان برداشتن این شیخ، به واسطه اعتقادات انحرافی‌اش (همان عقاید صوفیانه عامیانه افراطی) و «هتک عرض شریعت» (بدلیسی، ۴۸۶/۵) از منظر آنها، نشان می‌دهد که جریان مدرسی در صدد بود با استفاده از فرصت پیش آمده، از یک سو الحادی‌بودن عقاید صوفیانه عامیانه و ناسازگاری آن را با شرع (همان هنجارهای اسلام مدرسی) نشان دهد و از سوی نیز در صدد بود چنین برخورد غیر قابل اغماضی با صوفی برجسته‌ای مانند شیخ بدرالدین که طرفداران پرشوری را برای خود گرد آورده بود، عبرت سایر مفسدان دین و نصیحت دیگر اعداء سلاطین شریعت گردد و از اشاعه و گسترش جریان اسلام صوفیانه یا به تعبیر مدرسیان «ظلمت زندقه و الحاد ایشان» (همان‌جا؛ حسین، ۱۵۰b/۳۱۸/۱) تا حد امکان جلوگیری کند. محاکمه و اعدام شیخ بدرالدین به جرم خروج از دین اسلام (به زعم جریان مدرسی و متشرعان) را می‌توان نمونه بارزی از تلاش مدرسیان دانست که طی آن تلاش می‌کردند در روزگار پس از فترت و

احیای تجدید وحدت سرزمینی دولت عثمانی به‌واسطه حمایت و پشتیبانی دولت عثمانی و محمد اول، هنجارهای فقهی و شرعی تنگ‌نظرانه مد نظر خود را بر جامعه عثمانی تحمیل کنند و بدین شیوه قدرت‌نمایی سیاسی و عقیدتی خود را در سپهر سیاسی آل عثمان و جامعه عثمانی به نمایش بگذارند.

۶. نتیجه

مدرسیان و طبقه علمیه در دوره فترت پس از نبرد آنقره، به دلیل تعداد قابل توجهی از مدارس و از میان رفتن موقوفه‌های آنها و نیز مهاجرت اختیاری یا اجباری مدرسیان و علمای شهیر و بانفوذ، به مانند خود دولت عثمانی دچار بحران و پریشانی شد. در این میان، پویش سیاسی جریان مدرسی در دوره فترت و به‌رغم آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی این روزگار، حفظ حضور در جامعه عثمانی و یا حداقل ممانعت از به حاشیه رفتن ارزش‌ها و هنجارهای شرع و مدرسی بود. در این میان، به مانند بسیاری از ادوار دیگر، نیاز شاهزادگان عثمانی برای جلب نظر این جریان برای تثبیت قدرت خود، فرصت مطلوبی را در اختیار مدرسیان قرار می‌داد. تجدید وحدت سرزمینی و سیاسی عثمانی به وسیله محمد اول، به معنی گذر جریان مدرسی به دوره آرامش و شرایط تثبیت‌شده بود؛ از این رو، مدرسیان به صورت تدریجی درصدد باز یافتن قدرت سیاسی پیشین در سپهر سیاسی آل عثمان بودند. در این میان، مقابله آنها با شیخ بدرالدین سماوی و افکار و عقاید صوفیانه (ضاله از نظر مدرسیان) منتسب به او را باید مشخص‌ترین اقدام آنها برای تجدید نفوذ در دولت عثمانی دانست. اگرچه در نهایت فتوای اعدام و قتل این شیخ مشهور از سوی مفتیان عثمانی و به ظاهر با هدف مقابله با باورها و عقاید گمراهانه او صورت گرفت، مجاب کردن محمد اول برای عملی کردن این فتوا و حکم را باید به مثابه نمادی از تجدید حضور مؤثر جریان اسلام مدرسه در دوره این سلطان عثمانی به شمار آورد. آنچه در این میان حائز اهمیت بسیار است، این است که مدرسیان در قلمرو عثمانی به این عقیده رسیده بودند که برای حضور مؤثر در جامعه عثمانی (رومیلی و آناتولی) و مقابله با جریان‌های رقیب صاحب نفوذ، پیوسته باید نفوذ و تأثیرگذاری خود را در دولت عثمانی حفظ کنند. بر این اساس نیز به موازات احیای یکپارچگی سیاسی و سرزمینی از سوی محمد چلبی، مدرسیان حداکثر تلاش خویش را برای تجدید حضور خود در حاکمیت آل عثمان به کار بستند.

پی‌نوشت

۱. دوره حکومت محمد اول را باید به دو دوره اصلی تقسیم کرد: دوره حکومت در بخش‌هایی از قلمرو عثمانی در آناتولی (۸۰۵-۱۴۰۲/۱۴۱۳-۱۴۱۳) و دوره فرمانروایی بر سراسر قلمرو عثمانی (۸۱۶-۱۴۲۱-۱۴۱۳/۱۴۲۴). به طور کلی دوره فرمانروایی وی به عنوان سلطان، به مدت هشت سال و از ۱۴۱۳/۱۱۷ به بعد بود (نک. فرائضی‌زاده، ۱/۵۰۹؛ ۱۳۰۳ سنه هجریه سنه مخصوص سالنامه ولایت خداوندکار، ۱۱۶).

۲. Normative Islam

۳. با وجود سستی‌گرفتن چشمگیر قدرت و نفوذ عثمانی‌ها در آناتولی در این مقطع، جایگاه و قدرت آنها در روم‌ایلی و قلمرو اروپایی این دولت تا حدود زیادی حفظ شد (نک. Uzunçarşılı, Osmanlı Tarihi, 1/325). برای آگاهی تفصیلی از تحولات، درگیری‌ها و نبردهای شاهزادگان عثمانی در این دوره که در نهایت به برتری و سلطنت محمد اول انجامید نک. شکرالله، ب ۱۶۴-ب ۱۶۵؛ عاشق‌پاشازاده، ۸۱-۸۷؛ روحی، ۳۹۹-۴۳۳؛ بدلیسی، ۴۰۴/۵-۴۷۲، ۴۸۶؛ نشری، ۳۶۴/۱-۴۱۸، ۴۲۷/۲-۵۱۶؛ عالی، ۱۰۵/۵-۱۰۸، ۱۱۷-۱۳۷ و. Kastritsis, 41 et. seq.

۴. شمس‌الدین محمد جزری (د. ۱۴۳۰/۸۳۳) در روزگار بایزید اول به قلمرو آل عثمان مهاجرت کرد. جزری پس از ورود به بروسه در ۱۳۹۷/۷۹۹ از سوی سلطان عثمانی مورد اکرام قرار گرفت و در قبال دریافت حقوق ۱۵۰ آقچه در روز، به تعلیم و تدریس مشغول شد (برای آگاهی تفصیلی درباره وی نک. Altıkulaç, "İbnü'l-Cezerî", 20/551 et. seq).

۵. عثمان رفعت از این مدرسه با نام «جامع اردی مدرسه‌سی» یاد کرده است (عثمان، ادرنه رهنمائی، ۳۶)؛ برای آگاهی درباره اسکی جامع یا همان اولو جامع ادرنه نک. اولیاء چلبی، ۴۳۰/۳-۴۳۱؛ عثمان، Gökbilgin, XV-XVI. asırlarda Edirne ; Hibri, Enisü'l-Müsamirin, 25؛ ۳۷-۳۵ Ayverdi, Osmanlı mimarisinde Çelebi ve II. Sultan ve Paşa livası, 196-98 Murad devri, II/150-60.

۶. در برخی موارد از آن با نام «مدرسه چلبی سلطان» نیز یاد شده است (۱۳۰۱ سنه هجریه سنه مخصوص سالنامه خداوندکار، ۲۱۵). همچنین با توجه به اینکه مدرسه مذکور در نزدیکی پیشیل جامع (مسجد کبود) بروسه ساخته شده بود (برای آگاهی درباره این مسجد نک. Ayverdi, op. cit., II/45-94)، گاه از آن با نام «پیشیل مدرسه» (مدرسه کبود) نیز یاد می‌شود (Hızlı, Bilge, 117; Osmanlı Klasik Döneminde Bursa Medreseleri, 81).

۷. درباره تاریخ بنای این مدرسه اختلاف نظر وجود دارد؛ در برخی منابع تأسیس آن را در سال ۱۴۱۹/۸۲۲ دانسته‌اند (بدلیسی، ۴۸۷/۵؛ فرائضی‌زاده، ۵۰۶/۱). اما ط. گوگ‌بیلگین بنای این مدرسه را بین سال‌های ۸۲۳-۸۳۳/۱۴۲۰-۱۴۳۰ می‌داند (Gökbilgin, "Bursada Kuruluş Devriiün", 263). با توجه به اینکه وقف‌نامه بنا نیز در سال ۱۴۱۹/۸۲۲ تنظیم شده است، پذیرش این تاریخ می‌تواند به صواب نزدیک‌تر باشد (نک. Ayverdi, op. cit., II/95؛ Hızlı, op. cit., 81-2).

۸. برای آگاهی تفصیلی از موقوفه‌های این مدرسه نک. Ayverdi, op. cit., II/49-50. همچنین برای ویژگی‌های بنا و ساختمانی آن نک. *ibid*, II/94-100.

۹. بایزید پاشا (د. ۱۴۲۱/۸۱۸) از رجال زمان محمد چلبی و مراد دوم بود. او از زمان حکمرانی شاهزاده عثمانی در آماسیه در خدمت وی بود. پس از دست‌یافتن محمد به سلطنت (۱۴۱۳/۸۱۶)، او ابتدا به عنوان بیکلربیکی روم‌ایلی تعیین شد و سپس به منصب وزارت ارتقا یافت (عاشق‌پاشازاده، ۸۳؛ روحی، ۴۰۸؛ بدلیسی، ۴۲۰/۵، ۴۴۶، ۴۵۰ و ۴۷۶-۴۷۷؛ نشری، ۴۰۲/۱ و ۴۰۴؛ ثریا، سجل عثمانی، ۶/۲ و سامی، ۱۲۳۵/۲-۱۲۳۶). بایزید پاشا در ۱۴۲۱/۸۲۴ از سوی مراد دوم در رأس سپاه عثمانی برای مقابله با مصطفی چلبی اعزام شد، اما پس از شکست در جنگ سزالی دره (مابین ادرنه و سرز)، به قتل رسید (عاشق‌پاشازاده، ۹۶-۹۷؛ نشری، ۵۵۶/۲-۵۵۹). از این قیام و عصیان شیخ بدرالدین، گاه به عنوان «مهم‌ترین جنبش اجتماعی- سیاسی در سراسر تاریخ عثمانی» یاد می‌شود که از نظر ویژگی‌ها و مشابهت‌ها با شورش شیخ بدرالدین در دوره سلاجقه «Religion», 2/211-2) (Ocak, «Religion» روم در ۱۲۴۰/۶۳۸ مقایسه می‌شود.

۱۰. از این قیام و عصیان شیخ بدرالدین، گاه به عنوان «مهم‌ترین جنبش اجتماعی-سیاسی در سراسر تاریخ عثمانی» یاد می‌شود که از نظر ویژگی‌ها و مشابهت‌ها با شورش شیخ بدرالدین در دوره سلاجقه روم در ۱۲۴۰/۶۳۸ مقایسه می‌شود (Ocak, «Religion», 2/211-2).

۱۱. نسب بدرالدین سماوی به سلطان عزالدین کیقباد دوم سلجوقی می‌رسید (خلیل بن اسماعیل، مناقب شیخ بدرالدین بن محمود، ۵ و ۶؛ برای دیدگاهی انتقادی در این باره نک. (Uzunçarşılı, Osmanlı Tarihi, 1/360) از آنجایی که پدرش قاضی سماونه (شهر سما امروزی واقع در جنوب غربی کوتاهیه) بود، به ابن‌قاضی سماونه (سماونه قاضیسی اوغلی) شهرت داشت (طاشکپری‌زاده، الشقائق النعمانية، ۳۳ و مفتاح السعادة، ۲۶۱/۲؛ مجدی، ۷۱ و -5/331, "Bedreddin Simavi", Dindar, 2). با این حال، برخی پژوهشگران بر این عقیده‌اند که پدر بدرالدین، در واقع غازی بوده و نه قاضی (برای بحث در این باره نک. Gökyay, "Şeyh Bedreddin'in babası kadı mı?", 16-18; Ocak, Osmanlı toplumunda Kafadar, Between two Worlds, 143 قس. خلیل بن اسماعیل، خلیل نواده شیخ بدرالدین در مناقب شیخ بدرالدین بن محمود نیز، از پدر بدرالدین با عنوان «غازی اسرائیل» و از غازیان تحت فرمان حاجی البکی یاد می‌کند که همراه امیر سلیمان در فتح روم‌ایلی مشارکت داشتند. مناقب شیخ بدرالدین بن محمود، ۹-۱۰).

۱۲. علی بن محمد استرآبادی مشهور به میر سید شریف جرجانی یا شریف جرجانی از علمای بنام ایرانی در نیمه دوم قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی و اوایل قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی بود که در زمینه علوم مختلف اسلامی (نقلی و عقلی) صاحب آثار پرشماری است. چیره‌دستی و شهرت جرجانی در زمینه علوم مختلف و تبحر وی در تدریس موجب شده بود تا مَدْرَس او در دارالشفاء شیراز شاهد حضور علاقه‌مندان و طالبان علم و معرفت زیادی در آن روزگار باشد. جرجانی به واسطه اجبار تیمور پس از اشغال ایالت فارس مدتی نیز در سمرقند سکونت گزید و به تدریس در این شهر پرداخت. مناظرات او در سمرقند با سعدالدین تفتازانی از شهرت زیادی برخوردار است. پس از مرگ تیمور، سید

شریف جرجانی بار دیگر به شیراز بازگشت و تا پایان عمر خود به تدریس و تألیف در این شهر مشغول شد (برای آگاهی از کارنامه علمی سید شریف جرجانی نک. شکیبانیا و پورجوادی، «کتابشناسی میرسید شریف جرجانی (گرگانی)»، ۱۳۴ به بعد).

۱۳. تراجم‌نویسان اهل سنت وی را به رفض متهم می‌کنند و می‌گویند که «پیروان او وی مهدی می‌پنداشتند» (ابن حجر العسقلانی، *إنباء العمر بانباء العمر*، ۵۳۱/۱ و *الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة*، ۷۲۲-۷۳؛ ابن عماد، *شذرات الذهب*، ۶۰۸/۸).

۱۴. بدرالدین سماوی آثاری چون *الإشارات (لطائف الأشارات)* و *جامع الفصول (جامع الفصولین)* در فقه حنفی، *التسهیل* در شرح *الأشارات* (که در دوره زندانی بودن در ازنیق نگاشته شده است)، *شرح المقصود* و *عنقود الجواهر* در صرف، *مسرة التصوف و الوادرات* در تصوف را تألیف کرد (بدلیسی، همان‌جا، خلیل بن اسماعیل، ۳۱؛ طاشکیری‌زاده، *مفتاح السعادة*، ۲۶۲/۲ و کاتب چلبی، *سلم الوصول الى طبقات الفحول*، ۳۰۸/۳). خلیل بن اسماعیل (همان‌جا، ۸۴) تفسیری به نام *نورالقلوب* را نیز بدو نسبت داده است (و نیز نک. کاتب چلبی، همان‌جا؛ بغدادی، *هدية العارفين و اسماء المؤلفين و آثار المصنفين*، ۴۱۰/۲).

۱۵. بدلیسی در این باره تصریح می‌کند که «چون اصل فطرت او مایل بطور سلوک و مکاشفات بود اکثر اوقات را صرف ریاضات و مجاهدات می‌نمود چندان که در میان مردم متهم به کشف و کرامات شد و صاحب خوارق عادات و طامات کشت» (بدلیسی، همان‌جا).

۱۶. کیسلینگ احتمال داده است که بدرالدین به دلیل شهرت طریقت صفویه به تبریز سفر کرد (Kissling, op. cit.؛ و نیز نک. Mazzaoui, *The origins of the Safawids*, 16). آنچه درستی این فرضیه را زیر سؤال می‌برد، این است که در این صورت وی به جای تبریز باید به اردبیل مسافرت می‌کرد. ا. ی. اوجاق، دلیل این مسافرت را تلاش او برای تماس با حروفیان دانسته است (Ocak, op. cit., 149, 150, 187). با توجه به اینکه در این زمان، تبریز مرکز اصلی این فرقه بود، این نظر درست به نظر می‌رسد (قس. Gölpınarlı, *Simavna kadısıoğlu şeyh Bedreddin*, 4; Yalıtıkaya, *Simavna Kadısıoğlu Şeyh Bedreddin*, 8).

۱۷. برای آگاهی بیشتر درباره افکار و اعتقادات شیخ بدرالدین نک. Kurdakul, 114 et seq.؛ 186 Filiz, “Simavna Kadısıoğlu Şey bedreddin’in Fikri Yapısı”, 233 et. seq.

۱۸. برای آگاهی بیشتر درباره حامد بن موسی قیصری که با نام حمیدالدین آقسرایبی نیز شناخته می‌شود نک. Şahin, “Somuncu Baba”, 37/377-8.

۱۹. برای تفصیل در این باره نک. رئیس‌نیا، *نهضت‌های آرمانی هم‌پیوند و بدرالدین*، ۲۱۲-۲۳۱.

20. Wallachia

۲۱. منطقه‌ای جنگلی در حوالی سیلستره، مشتمل بر بخش وسیعی از شمال شرقی بلغارستان و بخشی از جنوب رومانی امروزی (نک. بدلیسی، ۴۸۴/۵؛ حسین، ۳۱۶/۱-۱۴۹b)؛ Kowalski et al., “Deli-Orman”, II/202.

۲۲. با وجود آنکه منابع، بورکلوجه مصطفی و طورلق کمال را از پیروان شیخ بدرالدین معرفی می‌کنند (به عنوان نمونه نک. کاتب چلبی، همان، ۱۱۰/۳)، ا. یاشار به ارتباط مستقیم میان شورش آنها با شیخ مذکور تردید کرده است (Ocak, *Osmanlı toplumunda zındıklar ve mülhidler*, 174 (؛idem, Ocak, "Religion", 2/212-3).

۲۳. دوکاس، مورخ بیزانسی (د. ۱۴۵۵/۸۵۹)، از برخورد بی‌رحمانه نیروهای عثمانی با این شورشیان خبر داده است؛ تا جایی که آنها به پیر و جوان و زن و مرد نیز رحم نکردند و «در یک کلام، همه را قربانی کردند» (Doukas, 121).

۲۴. شکرالله در گزارش خود درباره شورشیان قره‌باغ تحت فرمان بورکلوجه مصطفی، به این مطلب اشاره می‌کند که آنها «لا اله الا الله می‌گفتند، اما محمد رسول الله نمی‌گفته‌اند مرتبه رسالت را به شیخ خودشان روا می‌داشتند» (شکرالله، همان‌جا).

25 Serres

۲۶. سلطان محمد اول در این زمان برای ممانعت از فعالیت‌های چلبی مصطفی (کوچک‌ترین پسر یلدرم بایزید که گفته می‌شد در جنگ آنقره ناپدید شده بود و ظاهراً تیمور او را به عنوان گروگان به سمرقند برده بود) که در این زمان و با ادعای سلطنت، در قلمرو عثمانی ظاهر شده بود، از طریق شهر سیروز عازم تسالی و سلانیک بود. (Uzunçarşılı, op. cit., 2/36; Başar, "Mustafa Çelebi", 31/292). منابع رسمی عثمانی از وی با نام «دوزمه مصطفی» (به معنی مصطفی قلابی) یاد می‌کنند (نک. عاشق‌پاشا زاده، ۹۶، ۹۷؛ نشری، ۵۵۶/۲ و عالی، ۱۸۱/۵). بدلیسی نیز از وی با نام «مصطفی مجهول» یاد کرده است (بدلیسی، ۴۹۹/).

۲۷. برهان‌الدین حیدر بن محمد خوافی هروی، از شاگردان سعدالدین تفتازانی (د. ۱۳۹۰/۷۹۳) و از علما و مدرسین مهاجر به قلمرو عثمانی بود. او که پس از اقامت‌های چندساله در شهرهای مختلف ایران، از جمله شیراز و تبریز، به هنگام بازگشت از سفر حج وارد بلاد عثمانی شد و به درخواست سلطان محمد اول در بروسه رحل اقامت افکند و در ۱۴۲۲/۸۲۵ در این شهر از دنیا رفت. از جمله آثار وی می‌توان به *حواشی علی شرح الکشاف*، *شرح لایضاح المعانی* و *شرح الفرائض السراجیه* اشاره کرد. در مدت اقامت او در بروسه مدرسین زیادی از او درس گرفتند که ملا خسرو (د. ۱۴۸۰/۸۸۵) از آن جمله بود که بعدها به مقام شیخ‌الاسلامی عثمانی نیز دست یافت (طاشکپری‌زاده *الشقائق النعمانیة*، ۳۷-۳۸؛ مجدی، ۸۳ و کاتب چلبی، *سلم الوصول الی طبقات الفحول*، ۷۰/۲).

۲۸. طاشکپری‌زاده، بدون ذکر منبع خود گزارش داده است که بدرالدین پس از اینکه نزد امیر اسفندیار (د. ۱۴۴۰/۸۴۳) در قسطنطنیه گریخت، درصدد بود از آنجا از مسیر دریای سیاه به دیار تاتار (به دشت قپچاق) برود، اما امیر اسفندیار، از بیم سلطان عثمانی، شیخ مذکور را نزد سلطان عثمانی فرستاد (طاشکپری‌زاده، *الشقائق النعمانیة*، ۳۴ و *مفتاح السعادة*، ۲۶۲/۲). مؤلف *کنه‌الاحبار* نیز همین روایت را به همین شکل آورده است (عالی، ۱۴۳/۵).

۲۹. لازم به ذکر است که طاشکپری‌زاده بدون به دست دادن جزئیات بیشتر در این باره، تنها به گفتن این مطلب اکتفا می‌کند که «برخی مفسدین از او نزد سلطان بدگویی می‌کردند».

۳۰. برای بحث تفصیلی درباره قیام‌های مشابه با قیام شیخ بدرالدین نک، رئیس نیا، ۲۱ به بعد.

۳۱. رئیس‌نیا به دلیل همین مشابهت‌ها ویراست اول کتاب خود (نهضت‌های آرمانی هم‌پیوند و بدرالدین) را درباره‌ی شیخ بدرالدین با عنوان بدرالدین، مزدکی دیگر (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۱) منتشر کرده است.

32. Alevî Kiyamı

۳۳. خلیل بن اسماعیل، جلسات محاکمه‌ی شیخ بدرالدین و مباحثات میان وی و گروه علما (و حیدر هروی) را به نظم کشیده است (مناقب شیخ بدرالدین بن محمود، ۹۰-۹۸). در این روایت شیخ بدرالدین در مباحثات صورت‌گرفته بر علمای محاکمه‌کننده‌ی او غالب و پیروز نشان داده شده است (نک. همان‌جا؛ قس. بدلیسی، ۴۸۵/۵-۴۸۶).

منابع

۱۳۰۱ سنه هجریه سنه مخصوص سالنامه ولایت خداوندکار، دفعه ۱۲، بروسه، فرائضجی‌زاده مطبوعه سی، ۱۳۰۱.

۱۳۰۳ سنه هجریه سنه مخصوص سالنامه ولایت خداوندکار، اون اوچنجی دفعه، بروسه، مطبوعه ولایت، ۱۳۰۳.

ابن حجر العسقلانی، شیخ‌الاسلام الحافظ، الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، بيروت، دارالجيل، ۱۹۹۳. ———، إنباء العُمَر بَأَنبَاءِ العُمَر، تحقيق و تعليق حسن حيشي، القاهرة، المجلس الأعلى للثقون الاسلامية، ۱۹۹۸.

ابن‌عماد حنبلي، شهاب‌الدين ابوالفلاح عبدالحی، شذرات الذهب في اخبار من ذهب، تحقيق الأرنؤوط، دمشق و بيروت، دار ابن‌كثير، ۱۹۸۶.

ابن‌کمال (کمال پاشازاده)، احمد بن شمس‌الدين، تواریخ آل عثمان، دفتر ۴: haz. Koji Imazawa, Ankara, Türk Tarih Kurumu, 2000.

البغدادی، اسماعیل پاشا، هدیه العارفين و اسماء المؤلفين و آثار المصنفين، استانبول، بی‌نا، ۱۹۵۵. اوروج‌بک بن عادل القرآز کاتب‌الادرنوی، تواریخ آل عثمان، فرانتس بابینغر اشبو طبعک تصحیحته و تطبیقته باقمشدر، هانوفر، شرق کتبخانه‌سی، ۱۹۲۵.

اولیاء چلبی، محمد ظلی ابن درویش، سیاحتنامه، ۳ ج، طابعی احمد جودت، در سعادت، اقدام مطبوعه‌سی، ۱۳۱۴ق.

بدلیسی، ادريس بن حسام الدين، هشت بهشت، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نسخه شماره ۸۷۶۲، به کتابت محمد معصوم زنوزی در سنه ۱۰۸۴.

پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، تهران، نیل، ۱۳۵۷. ———، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۶۳.

ثریا، محمد، سجل عثمانی یا خود‌تذکره مشاهیر عثمانی، استانبول، عامره، ۱۳۱۱ق. حسین افندی، بدائع الوقایع، متنی باصنه حاضیرلیان، ره داقته ایدن و اوک سوز آ. س. توه رتینوا، فهرست و اندکسی حاضیرلیان ی. آ. پتروسیان، مسقوا، ۱۹۶۱.

خلیل بن اسماعیل، مناقب شیخ بدرالدین بن محمود (Die Vita (menaibname) des schejch Bedr ed-din Mahmud=Menakıbi Şeyh Bedreddin Mahmud: Simavna herausgegeben von Franz Babinger, Leipzig, Universitatea „Kadısioglu Mihaileana Din Iași, 1943/1362.

خواجه سعدالدین افندی، تاج التواریخ، استانبول، عامره، ۱۲۷۹-۱۲۸۰.

روچی، تواریخ آل عثمان (تاریخ روحی): Belgeler, c. “Ruhi Tarihi Oxford Ntjshast”, XIV, sa. 18 (1992).

رئیس‌نیا، رحیم، نهضت‌های آرمانی هم‌پیوند و بدرالدین، تهران، مینا، ۱۳۸۳.

سامی، شمس‌الدین، قاموس الاعلام: تاریخ و جغرافیا لغاتی و تعبیر اصلحه كافة اسماء خاصه یی جامعدر، استانبول، مهران مطبعه‌سی، ۱۳۰۶.

شکرالله بن شهاب‌الدین احمد، بهجة التواریخ، استانبول، کتابخانه نورعثمانیه، نسخه شماره ۳۰۵۹. شکیبانی، مهدی و رضا پورجوادی، «کتاب‌شناسی میرسید شریف جرجانی (گرگانی)»، معارف، دوره نوزدهم، ش ۳، ۱۳۸۱، ۱۳۴-۱۹۲.

صولاق‌زاده، محمد همدی چلبی، تاریخ صولاق‌زاده، استانبول، محمودبک مطبعه‌سی، ۱۲۹۷. طاشکُپری‌زاده، أحمد بن مصطفی، الشقائق النعمانية فی العلماء الدولة العثمانية، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۷۵.

—————، مفتاح السعادة و مصباح السيادة فی موضوعات العلوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۵.

عاشق پاشازاده، احمد، تواریخ آل عثمان، استانبول، عامره، ۱۳۳۲.

عاشق چلبی، مشاعر الشعراء: عاشق چلبی تذکره‌سی، گ. م. مردیت اونس طرفندن نشر اولنمشدر [چاپ نسخه برگردان]، لوندرد، ۱۹۷۱.

عالی، کلیبولولو مصطفی، کنه الاخبار، استانبول، عامره، ۱۲۷۷.

عثمان، رفعت، ادرنه رهنماسی ۱۳۳۷-۷۶۳ سنه‌لری، ادرنه، ولایت مطبعه‌سی، ۱۳۳۶-۱۹۲۰.

فرائض‌جی‌زاده، محمد سعید، کلشن معارف، استانبول، العامرة، ۱۲۵۲.

کاتب چلبی، حاجی خلیفه مصطفی، جهان‌نما، استانبول، العامرة، ۱۱۴۵.

—————، سَلْمُ الوُصُولِ اِلَى طَبَقَاتِ الفُحُولِ، اشراف و تقدم اکمل‌الدین احسان‌اوغلی، تحقیق محمود عبدالقادر الأرنؤووط، تدقیق صالح سعداوی صالح، اعداد الفهارس صلاح‌الدین اُوئیغور، استانبول، مرکز الأبحاث للتاریخ و الفنون و الثقافة الإسلامية، ۲۰۱۰.

لطفی پاشا بن عبدالله عبدالحی، تواریخ آل عثمان، مصحح و محشیسی عالی، استانبول، عامره، ۱۳۴۱.

مجدی، محمد مجدالدین ادرنوی، ترجمه شقائق (حدائق الشقائق)، استانبول، عامره، ۱۲۶۹.

منجم‌باشی، احمد بن لطف‌الله، صحائف الاخبار فی وقایع الاعصار، ندیم افندیک ترجمه‌سی، استانبول، عامره، ۱۲۸۵.

نشری، محمد، کتاب جهان‌نما: hazırlayanlar Faik Reşit Unat, Mehmed Altay Köymen, Ankara, Türk Tarih Kurumu, 1995.

- Akdağ, Mustafa, Türkiye'nin iktisadi ve ictimai tarihi, İstanbul, Cem Yayınevi, 1995.
- Altıkulaç, Tayyar, "İbnü'ı-Cezeri", *DİA*, c.20, İstanbul, İSAM, 1999.
- Ayverdi, Ekrem Hakkı, *Osmanlı mimarisinde Çelebi ve II. Sultan Murad devri*, İstanbul, İstanbul Fethi Derneği İstanbul Enstitüsü, 1972.
- Başar, Fahameddin, "Mustafa Çelebi, Düzme", *DİA*, c. 31, İstanbul, İSAM, 2006.
- Bilge, Mustafa, İlk Osmanlı medreseleri, İstanbul, İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi, 1984.
- Dindar, Bilal, "Bedreddin Simavi", *DİA*, c.5, İstanbul, İSAM, 1992.
- Döğüş, Selahattin, "Şeyh Bedreddin ve Rumeli Gazileri", Ankara Üniversitesi Osmanlı Tarihi Araştırma ve Uygulama Merkezi Dergisi (OTAM), sa. 18(2005), s. 71-94.
- Doukas, Decline and fall of Byzantium to the Ottoman Turks, an annotated translation of "Historia Turco-Byza" by Harry J. Magoulias, Wayne State Univ. Pr., 1975.
- Filiz, Şahin, "Simavna Kadıdısıoğlu Şey bedreddin'in Fikri Yapısı", *Selçuk Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Dergisi*, sa. 1(1992), s. 229-41.
- Gökbilgin, M. Tayyib, XV-XVI. Asırlarda Edirne ve Paşa livası, İstanbul, İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi, 1952.
- Idem, "Bursada Kuruluş Devrinin İlim Müesseseleri, İlim Adamları ve Bursa Tarihçileri Hakkında", Necati Lugal armağanı, 261-73, Ankara, Türk Tarih Kurumu, 1968.
- Gökyay, Orhan Şaik, "Şeyh Bedreddin'in babası kadı mı?", *Tarih ve Toplum*, sa. 2 (1984), s. 16-18.
- Gölpınarlı, Abdülbaki, *Simavna kadısıoğlu şeyh Bedreddin*, İstanbul, Eti Yayınevi, 1966.
- Hibri, Abdurrahman, Enisü'l-Müsamerin: Edirne tarihi 1360-1650, Edirne, Türk Kütüphaneciler Derneği Edirne Şubesi, 1996.
- Hızlı, Mefail, *Osmanlı Klasik Döneminde Bursa Medreseleri*, İstanbul, İz Yayıncılık, 1998.
- İnacık, Halil, *The Ottoman Empir: The Classical Age 1300-1600*, Translated by Norman Itzkowitz and Colin Imber, London, Weidenfeld and Nicolson, 1973.
- Idem, "Osmanlı Hukukuna Giriş: Örfi-Sultani Hukuk ve Fatih'in Kanunları", *AÜSBFD*, c.VIII (No.2, 1958), s. 102-26.
- Kafadar, Cemal, *between two Worlds: the construction of the Ottoman state*, Berkeley, University of California, 1995.
- Kastritsis, Dimitris J., *The Sons of Bayezid: Empire Building and Representation in the Ottoman Civil war of 1402-1413*, edited by Suraiya Faroqhi and Halil İnalçık, Leiden, E.J. Brill, 2007.
- Kissling, H. J., "Badr al-dËn b. İřđ Ê Samşwnş", *EF²*, vol. I.
- Kurdakul, Necdet, *Bütün yönleriyle Bedreddin*, İstanbul, Döler Reklam, 1977.

- Mazzaoui, Michel M., *The origins of the Safawids: Ši'ism, 'ufism and the Gulat*, Wiesbaden, Franz Steiner Verlag, 1972.
- Mumcu, Ahmet, *Osmanlı devletinde siyaseten katl*, Ankara, Ankara Üniversitesi Hukuk Fakültesi, 1963.
- Ocak, Ahmet Yaşar, "Religion", *History of The Ottoman State, Society & Civilisation*, vol. 2, pp. 177-238, ed. E. İhsanoğlu, foreword by Halil İnalçık, İstanbul, (IRCICA), 2001.
- Idem, *Osmanlı toplumunda zındıklar ve mülhidler: 15-17. Yüzyıllar*, İstanbul, Tarih Vakfı Yurt Yayınları, 1998.
- Şahin, Haşim, "Somuncu Baba", *DİA*, c. 37, İstanbul, İSAM, 2009.
- Shaw, Stanford Jay, *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, Cambridge, Cambridge University, 1988.
- Taneri, Aydın, "Bayezid Paşa", *DİA*, c. 5, İstanbul, İSAM, 1992.
- Idem, *Osmanlı imparatorluğu'nun kuruluş döneminde vezir-i a'zamlık: (1299-1453)*, Ankara, Ankara Üniversitesi Dil ve Tarih Coğrafya Fakültesi, 1974.
- Uzunçarşılı, İsmail Hakkı, *Osmanlı Tarihi*, Ankara, Türk Tarih Kurumu, 1977.
- Idem, *Osmanlı Devletinin İlmiye Teşkilati*, Ankara, Türk Tarih Kurumu, 1984.
- Yaltkaya, M. Şerafeddin, *Simavna Kadısıoğlu Şeyh Bedreddin*, haz. Hamit Er, İstanbul, Kitabevi Yayınları, 1994.
- Idem, "Bdreddin Simavi", *İA*, c. II.